



نگاهی به نمایش «تختی در اتاق ۲۳ هتل آتلانتیک»

بازخوانی آخرین شب یک قهرمان

تینو صالحی، بازیگر و کارگردان تئاتر به سراغ اسطوره بلامنازع تاریخ معاصر ایران «تختی» رفته است.

فاطمه زم یار

در تمام سال های بعد از مرگ نابهنگام جهان پهلوان تختی، قصه ها و نقل های زیادی از این اسطوره معاصر ایرانی نقل شده است و با گذشت سال های زیادی از مرگ وی هنوز هم مردم شنیدنی است. کاریزمای تختی برای هر سنی و هر قشری جذاب و کنجکاوی برانگیز است؛ چه زندگی، افتخارات و دوران حرفه ای اش و چه رازهایی که هنوز هم درباره نوع مرگ او مطرح می شود. نمایش «تختی در اتاق ۲۳ هتل آتلانتیک» روایت شب آخری است که غلامرضا تختی در هتل آتلانتیک می گذراند؛ انسان های تاثیرگذار زندگی اش در ضمیر ناخودآگاه او وارد می شوند و او خاطرات و حوادث زندگی شخصی اش را مرور می کند. شاید بزرگ ترین پیام نمایش، جمله معروفی است که بارها از وی نقل شده اینکه دوست نداشت مردم و مطبوعات در زندگی خصوصی اش وارد شوند. درحقیقت نمایش قرار نیست رازی از زندگی او فاش کند، بلکه روایتی از شب آخر یک قهرمان با تمام دغدغه های مختص به خودش است. نمایش «تختی در اتاق ۲۳ هتل آتلانتیک» به نویسندگی و کارگردانی تینو صالحی از دوم آذر در تالار قشقایی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه رفته است و اجرای آن تا ۳۰ آذر ادامه دارد.

جهان بی جهان پهلوان

در ابتدای نمایش «تختی در اتاق ۲۳ هتل آتلانتیک» با ارائه و بازخوانی برخی اسناد، داستان مرگ تختی دوباره بازگو می شود. تناقضاتی در پرونده تختی وجود دارد و آن تناقضات باعث می شود هنوز هم مساله خودکشی مورد ظن قرار بگیرد. پس از مرگ تختی، جامعه دچار شک بزرگی شد و حوادثی نظیر خودکشی هواداران در واکنش به مرگ او در میان طبقات مختلف جامعه رخ داد. «جهان بی جهان پهلوان ماندنی نیست» این جمله یادداشت آخر قصایی کرمانشاهی است که بعد از شنیدن خبر درگذشت جهان پهلوان تختی با نصب آن بر شیشه مغازه اش خود را حلق آویز می کند. به غیر از او ۶ نفر دیگر هم در شوک مرگ جهان پهلوان دست به خودکشی می زنند. مرگ ناگهانی و علت نامعلوم آن و حتی احتمال قوی خودکشی هیچ گاه نتوانست از محبوبیت وی در میان مردم کم کند. با وجود مدارک کافی برای اثبات خودکشی، مردم دوست نداشتند این را باور کنند؛ البته تناقض در برخی مستندات و بازگویی های افراد نزدیک و مرتبط با او نیز باعث

شد تا امروز هم احتمال خودکشی مورد تردید باشد. حتی احتمال سکنه مغزی بر اثر فشار روحی و روانی نیز مطرح شد. در نمایش بعد از مرور این حوادث و ارائه مدارک و بازگویی آنان در یک صفحه روبه روی مخاطبان، این سوال طرح می شود که آیا ما اجازه داریم در زندگی خصوصی قهرمانان خود وارد شویم؟ سپس نمایش شروع می شود؛ تختی روی تخت خواب هتل خوابیده و بسیار غمگین و آشفته است. پدرش که از دنیا رفته، همسرش که شایعات زیادی را با خود همراه دارد، مسئول کمیته المپیک و افرادی دیگر را در خیالش می بیند و با آنها به مرور مشکلات گذشته و جاری خود می پردازد. گذشت این همه سال از مرگ تختی و شایعاتی که هر ساله در سالروز مرگش دوباره داغ می شود، هیچ وقت باعث نشد به محبوبیتش در میان مردم لطمه وارد شود. محوریت نمایش صالحی و همچنین فیلم توکلی بر این دیالوگ مشهور بوده است، که اولین بار از زبان بابک تختی شنیده شد: «مهم نیست که تختی چه جور مر، مهم اینه که چطور می زندگی کرد».

جهان بعد از جهان پهلوان

را از آن خود کند. سکاس های تلخ پایانی با آواز سوزناک محمد معتمدی و شعری از رهی معیری هم بسیار خوش درخشید و در اکران عمومی با استقبال خوبی روبه رو شد. اما اینها تنها آثار نیستند، مستندهایی از جمله مستند «شهسوار» به کارگردانی علی شاه محمدی و شعرهای زیادی هستند که در وصف جهان پهلوان سروده شده است. تندیس او در میدان تجریش در شهر تهران نصب شده است تا گوشه ای از عشق و ارادت ملت ایران به او باشد. همچنین به افتخار این اسطوره تمام عیار هرساله به بهترین کشتی گیران ایران «جایزه غلامرضا تختی» اهدا می شود. شاید یکی از مهم ترین آنها که در نمایش هم به آن اشاره می شود مجسمه جهان پهلوان تختی با یک دست در موزه آکادمی ورزش آمریکا است؛ چرا که تختی وقتی دید که یک دست کشتی گیر آمریکایی آسیب دیده است با یک دست با او کشتی گرفت. به همین دلیل مجسمه او را با یک دست ساخته اند تا تاریخ جوانمردی او را فراموش نکنند.

بیش از نیم قرن از مرگ تختی می گذرد اما همچنان در میان مردم محبوب و مشهور است. در این سال ها اقدامات گوناگونی برای گرامیداشت یاد او انجام گرفته و کتاب های زیادی در وصف او تالیف شده است. یکی از آنها کتاب «در جست وجوی پدر» به قلم تنها فرزندش بابک تختی که در زمان مرگ پدر چهارماه بیشتر نداشت نوشته شد. دو فیلم سینمایی درمورد او ساخته شده، اولی «جهان پهلوان تختی» به کارگردانی علی حاتمی، که پس از مرگش نیمه تمام ماند و در نهایت بهروز افخمی در سال ۱۳۷۶ آن را به گونه ای متفاوت به پایان رساند؛ درواقع فیلم تبدیل می شود به روایتی از یک کارگردان (فریبرز عرب نیا) و همسرش (نیکی کریمی) که می خواهند پروژه ناتمام علی حاتمی را به پایان برسانند و در پی این داستان به دنبال کشف راز زندگی تختی می روند. بعد از آن در سال ۱۳۹۷ فیلم «غلامرضا تختی» به کارگردانی بهرام توکلی در سی و هفتمین دوره جشنواره فیلم فجر اکران شد. فیلم توانست جوایز بهترین فیلمبرداری و بهترین طراحی صحنه

روایت یک ابرقهرمان

نام تختی خود آن قدر جاذبه دارد که مخاطب را به خود جذب کند؛ گاهی اینچنین موضوعات که مخاطب همیشگی خود را به همراه دارد، باعث می شود استقبال مخاطب از نمایش را نتوان به طور مستقیم کیفیت اثر معنی کرد. یکی از دلایل به تماشا نشستن و پرداختن به این تئاتر همین موضوع بود. به نسبت شرایط کرونا و فاصله گذاری اجتماعی جمعیت متناسب با ظرفیت موجود، در سان حضور داشت که این استقبال قابل قبولی برای یک نمایش محسوب می شود. فضای صحنه کوچک با دکوری ساده که شامل تخت هتل و پنجره ای بالای آن بود. «تختی» مشوش روی تختش در هتل خوابیده و با چرخش آن، صحنه اتاق هتل به گل فروشی معروف تختی در یک ابعاد کوچک تبدیل می شود. یک طرف دیوار کاغذهای روزنامه نصب شده که اشاره به نقش مستقیم مطبوعات در زندگی تختی دارد. بازیگر نقش اصلی

بی شباهت ظاهری به خود غلامرضا تختی نبود و این در باورپذیری نقش کمک زیادی به مخاطب می کرد. پدر تختی هم که در زندگی او نقش تاثیرگذاری داشته و در رشکستگی و بدحالی دنیا را ترک کرده، در نمایش به شکل پررنگی حضور داشت. پدری که از تختی خواسته بود روزی انتقامش را به خاطر زمین های مصادره شده اش از دربار بگیرد و تختی با وجود رسیدن به پهلوانی و قهرمانی خود را در گرفتن انتقام پدرش ناکام می دید. چند نقش فرعی دیگر در نمایش وجود داشت، مثل شریک گل فروشی، بازیبرس ساواک، روزنامه فروش دوره گرد و... تنها یک بازیگر زن در نمایش حاضر بود که آن در نقش همسر غلامرضا تختی ظاهر شده بود؛ همسر جوان او که در هنگام مرگ تختی صاحب یک نوزاد چهارماهه بود. محوریت دیالوگ های همسر تختی تاکید زیادی به عدم علاقه وی به ورود مردم در زندگی خصوصی شان داشت.

مرز ورود به یک زندگی خصوصی

که در دیالوگ هایین نمایش او و فیلم سینمایی توکلی وجود دارد، گفت: «کار مستند همین شکل است؛ چرا که در تاریخ چیزهایی وجود دارد که ثابت است. من سعی کردم به مستندات موجود اشاره کنم و اگر شباهتی وجود دارد کاملاً طبیعی و اتفاقی است. اگر کسی دیگر هم بخواهد تختی را روایت کند بدون شباهت به آثار قبلی نخواهد بود زیرا این یک برگ مستند از تاریخ است.» تینو صالحی دغدغه و نگاه اصلی خود را این گونه بیان کرد: «محوریت اصلی برای من نگاه جست وجوگرانه در زندگی قهرمانان است و اصلاً در نوع مرگ و حواشی زندگی آنها قضاوتی نمی کنم. به دلیل اینکه هنوز در نوع مرگ آقای تختی شبهه وجود دارد بسیاری از ورزشکاران و مدیران ورزشی تمایل به دیدن نمایش ندارند. من نمایش را با یک روایت تاریخی و مستند ساختم و قضاوتی در آن نکرده ام. اینکه ما چه اندازه می توانیم در زندگی خصوصی قهرمانان خود ورود کنیم، همیشه یکی از دغدغه های مهم من بوده و است.»

بعد از نمایش با تینو صالحی، کارگردان آن به گفت وگو نشستیم، او علی رغم رضایت از تیم نمایش و استقبال مردم از مدیران ورزشی گله داشت و ابراز کرد: «ما از مدیران ورزشی انتظار توجه بیشتری داشتیم اما آنها فکر می کنند این نمایش شاید برایشان حاشیه ایجاد کند، پس از تماشای آن سز باز می زنند. انتظار من تنها از جامعه ورزشی آنی نبود که اتفاق افتاد وگرنه همه چیز غیر از این مساله طبق پیش بینی ما به خوبی پیش رفت. انتظار می رفت جامعه ورزشی حداقل به خاطر اسم تختی توجه بیشتری داشته باشند اما نه تنها توجه نکردند بلکه خودشان را به ندیدن و نشنیدن زدند.»

صالحی با بیان اینکه ایده و طرح این نمایش را از چهار سال پیش شروع کرده است، گفت: «در این سال ها کارهای تحقیقاتی روی این نمایشنامه انجام دادم و در دو سه سال اخیر چندبار تصمیم گرفتم که آن را روی صحنه ببرم اما هر بار میسر نشد که بزرگ ترین دلیل آن هم کرونا بود.» او در توضیح شباهت هایی

نقدی به فیلمنامه «قهرمان»

سرگردان و معلق

نویسنده از قبل در فیلمنامه انجام شده است که بدهی چندساله دارد و پول جهیزیه دخترش بوده است و حالا ما در کنش و واکنش ها چه چیزی می فهمیم، هیچ همان کاشت های قبلی نویسنده گان را باید بپذیریم و جلوتر نرویم.

در پایان بهرام و دخترش، فیلم درگیری رحیم در مغازه را منتشر می کنند، آدم های عده ای جلوه می کنند که دنبال پول شان نیستند و دنبال بی حیثیت کردن رحیم هستند. خوب باشد، حالا از بی حیثیت کردن رحیم چه چیزی گیر آنها می آید؟ بخشی از طلب شان را می گیرند؟ پول جهازشان جور می شود؟ دل شان خنک می شود؟ پس چرا قبل تر مدام حرف پول و جهیزیه می زنند؟ اگر اینها هم برایشان مهم نیست و حسادت به رحیم کرده اند که انسان های پست و بی ارزشی هستند. فیلم در مورد بهرام و دخترش چه می گوید؟ فیلم کاملاً لکنت دارد، تکلیفش با بهرام و دخترش معلوم نیست و پایان فیلم هم آنها را بدون پایان بندی رها می کند. مهم این است که رحیم را دوباره به زندان برگردانند. تکلیف مان که با مدیران زندان و بهرام و دخترش که روشن نشد، برویم سراغ افراد داخل خبریه به نمایندگی خانم راد مهر (فرشته صدر عرفایی) ببینیم حرف حساب اینها چیست؟ آنها هم به دلیل واهی که کیف را رحیم پیدا نکرده یکبار علیه او می شوند. خوب در خبریه یک کاری که اصل است اینکه به دنبال صحت و سقم ادعای فرد نیازمند برون. به وظیفه خود عمل نمی کنند و نمی روند. البته این کار را هم کارمند کوفی مسلک و عبوس فرمانداری که رحیم را برای کار دعوت کرده است، به بدترین شکل انجام می دهد. همه نشسته اند، با حرف هایی در فضای مجازی جهت گیری می کنند، فضای مجازی که مخاطب نه آن را می بیند و نه می فهمد و صرفاً می شنود و باید قبول کند، چون مجازی گفته است. حال پولی که رحیم را نمی تواند از زندان آزاد کند، می تواند مردی را از اعدام نجات دهد. این همه کاشت های تابلو و تغییرات یکبار هندی و ارائه اسمش داستان گویی می شود؟!

فرهادی در داستان گویی اش عادت دارد، شخصیت ها را در مسیری پیش

ببرد و بعد عقب بکشاند. شخصیت های فیلم فرهادی عموماً مرد هستند و در وضعیت نسبی قرار دارند. او آقدر نتوانمند و زیرک است که هر طرف که بخواهد ماجرا را پیش ببرد. مثلاً در فیلم جدایی، شخصیت راضیه مدعی است بر اثر هل دادن از پشت در بچهاش سقط شده است. بعد آخر فیلم می گوید در خیابان تصادفی با ماشین داشته است و حال دچار تردید است. رحیم ابتدا می خواسته سکه ها را بفروشد، تردید می کند و نمی فروشد. فرهادی یک سوفسطایی است. در فیلم های قبلی اش یک شرایط نسبی و تردید را با چارچوب نسبتاً درستی ترسیم می کند و داستان می گوید. فیلمنامه و داستان گویی و ساختار و شخصیت پردازی قوی در فیلمنامه نقاط قوت اصلی فیلم های فرهادی است. اما فرهادی بعد از فیلم جدایی هرچه جلو می آید در حال از دست دادن بیشتر این نقطه قوت فیلمسازی خودش است.

در فیلم قهرمان به حدی رد پای نویسنده و درشت گویی های آن پررنگ است که دیگر فرهادی نتوانسته خود را پشت یک قصه و ساختمان دراماتیک پنهان کند. قهرمان مثل بیانیه اخیر فرهادی یک اثر درشت گو و عصبانی است. دختر بچه آخر فیلم سوال می کند زندان چیه؟ پلان بعد رحیم و نامزد و پسرش را در ایستگاه اتوبوس با دیوارهای آهنی زندان ماندنی می بینیم که جامعه ایران زندان است و رحیم به دهلیز تاریک زندان بر می گردد. در فیلم های قبلی این عصبانیت و درشت گویی آقدر برجسته نبود و زبان هنری و داستان گویی و ساختار سینمایی وجود داشت.

دکوپاژ و میزانشسن فیلم قهرمان کاملاً شبیه برنامه های تلویزیونی است.

کارا کترها عموماً ایستایا قواعد جای دوربین استودیویی در حال دیالوگ گفتن هستند. دیگر خبری از میزانشن ها و دکوپاژهای متفاوت و فکر شده نیست.

آن شیشه بازی هایی که در فیلم جدایی در فرم کار استفاده شده بود، اینجا در برخی سکاس ها تکراری و به صورت درنیامده ای استفاده شده است. هیچ ایده فرمی و داستانی جدیدی وجود ندارد، بلکه همان تکنیک های قدیمی به شکل دم دستی تری استفاده شده اند. حتی بازی های فیلم فرهادی به دلیل زمان زیاد پیش تولید و تولیدی که دارند، برجسته هستند، اما در این فیلم جز بازی رحیم هیچ اتفاق برجسته دیگری وجود ندارد. اگر قهرمان اسکار سوم فرهادی را بگیرد. فیلمی است که از اسکار دوم فرهادی، بسپارضعیف تر و بسپار سیاسی تر است و طبعاً به واسطه دستاوردهای هنری و سینمایی نیست. حداقل مطمئن تر می شویم که عالم سینما هم دیگر عالم ثروتمندان میدان آتن است.

یادداشت

امین نوروزی

منتقد

سوفسطاییان در دوره یونان باستان را افراد خردمند و زیرکی می گفتند که فلسفه، فن بحث و جدل و مناظره و فنونی که برای موفقیت های اجتماعی و سیاسی لازم بود، یاد می دادند. از آنجا که دعوای حقوقی بی شماری در یونان باستان پیش می آمد، آنها در میدان اصلی آتن می ایستادند و به استخدام صاحبان قدرت درمی آمدند و دیگر شرافت آموزش فلسفه و منطق برایشان مهم نبود. مثل برخی از وکلای امروزی که در خدمت قدرت و ثروت بیشتر درمی آمدند و در بحث و جدل کار را در جهت خواست موکل شان انجام می دادند. سوفسطاییان آدم های نسبیت گرایی شده بودند که حقیقت برایشان مهم نبود و اما در مورد تازه ترین اثر سینمایی فرهادی یعنی «قهرمان» و فیلمنامه اش.

از جایی که همه با رحیم سلطانی (امیر جدیدی) بد می شوند، آغاز می کنیم. چرا همه یکبار به رحیم بد می شوند؟ چون او نگفته است که کیف را نامزدش پیدا کرده است. چرا مساله ای به این سادگی را نگفته است، چون زندانیان به او این چنین گفت که مساله مهمی نیست. خوب واقعا هم مساله مهمی نیست. چرا به یکبار مسئولان خبریه و زندانبان و کل شهر بی منطق می شوند و مساله بی اهمیتی را تبدیل به یک مساله حیاتی می کنند، تا قهرمان فیلم از اوج شهرت به حضیض دلت بیفتد؟

مساله مهم این بود که رحیم سکه ها را در اختیار داشت و می توانست آنها را بفروشد و بخشی از مشکلات خود را حل کند و با اینکه نامزدش او را تشویق به این کار می کرد، این کار را نکرد و سکه ها را برگرداند. این عمل مهم است، نه اینکه چه کسی آن را پیدا کرده است. حال چرا فیلم یکبار تسمه پاره می کند و از روال عادی داستان خارج می شود و یک مساله ساده را پیراهن عثمان کرده و شلوغ بازی بیهوده راه می اندازد، با فضا سازی های حسی در پی باورسازی این نقطه عطف بی منطق است.

با در داستان داریم زنی که سکه ها را پس گرفته، مجهول الهویه است. این هم دلیل دیگری است که رحمان تحت فشار باشد. درحالی که رحیم چند شاهد دارد. شاهد اصلی طلا فروش و فیلم دوربین مدار بسته است که زن صاحب